

مراقبه، تمامی ندارد و تا آخر عمر باید در مراقبه بود

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: نکته‌ای بسیار مهم سیر و سلوک الهی این است که مرحله مراقبه، تمامی ندارد و تا آخر عمر باید در مراقبه بود.



آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: نکته‌ای بسیار مهم سیر و سلوک الهی این است که مرحله مراقبه، تمامی ندارد و تا آخر عمر باید در مراقبه بود.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و بیست و چهارمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی برای علاقه‌مندان در پی می‌آید؛

امتحان روح، خطرات ربّانی و یا شیطانی!

ذوالجلال و الاکرام، راکب این مرکب، یعنی؛ روح، که راکب جسم انسانی است را، در مرحله نخست، هم به خواطر، مبتلا کرده است و هم امتحان، در این ابتلا.

اولیای خدا بیان می‌فرمایند: یک جنگ دائمی، بین خواطر انسانی، وجود دارد و این خواطر، برای عمل، عاملند، لذا اول مطلب، این است که حال انسان، در خواطر، شناخته می‌شود. یعنی؛ اگر کسی بخواهد خودش را محک بزند که ببیند حالش چه حالی است؟! ببیند افعال، کردار، روش و منشش چگونه خواهد بود. یعنی؛ باید اول، نگاه کند، خواطر او، چه خواطری است، گاه، این خواطر نفسانی و شیطانی است، که اگر این حال بود، طبعاً افعال و کردارش، شیطانی می‌شود. اگر این خواطر ربّانی و ملکی بود، افعال او را هم ملکی و ربّانی می‌کند.

پس؛ حال افعال و کردار انسان، به حال آن خطوراتش برمی‌گردد. منشأ و مبدأ همه‌ی اعمال، خواطر است، لذا اولیای خدا، عرض کردیم، بیان می‌فرمایند: اگر انسان، ذهن را، کنترل کند، آن موقع، فعلش، فعل الهی می‌شود و معلوم می‌شود، مهمتر از خود فعل، نیت فعل است، فرمودند: «اثما الاعمال بالنیات».

قوه عاقله (جنود رحمانی) یا قوه‌ی وهمیه (جنود شیطانی)!

یعنی؛ آنچه بر ذهن گذشت، انسان را می‌کشد و به سمت ذهن خودش می‌برد و افعال و کردارش را رقم می‌زند! لذا اولیای خدا بیان می‌کنند: اگر این ذهن، در قاعده ملکی و ربّانی قرار گرفت، قوه عاقله است، اما اگر این ذهن، به سمت مطالب شیطانی و نفسانی، رفت، دیگر قوه‌ی عاقله نیست، بلکه قوه‌ی وهمیه است.

وهم، یعنی؛ حقیقت خارجی ندارد و تو را گرفتارت می‌کند و نتیجه‌اش این می‌شود که انسان، از آن مقام انسانیت «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» می‌افتد، لذا اینطور می‌شود تقسیم کرد که یا انسان، با وهم دارد زندگی می‌کند یا با آنچه خطورات ملکی و ربّانی است که عقل است.

خصوصیت عقل سلیم این است که امام صادق(ع) فرمودند: «العقل ما عبد به الرحمن» اما مابقی، توهم و تصوّر است آن هم تصوّر باطل. تعبیر دیگر علماء، این فراز آیه‌ی قرآن است که بیان فرمودند: «کسر اب بقیعة» [۱] این مثل سراب می‌ماند و انسان را به یک مقام حقیقی نمی‌رساند.

لذا یکی از اسامی روز قیامت، «یوم الحسرة» است، به این نکته توجه کنید، گرچه بیان کردند: حتی مؤمنین حسرت می‌خورند که چرا در دنیا آنطور که باید و شاید عمل صالح انجام ندادم و ای کاش می‌توانستم در دنیا بیشتر توشه بردارم، اما حقیقت «یوم الحسرة» که دائمی است، عندالاولیاء و عرفاء، مال کسانی است که در وهم سیر کردند و عمل آنها عمل فاسد است!

لذا بشر، غفلت می‌کند و درد دنیا، مراقب نیست و ذهنش را کنترل نمی‌کند و اینجاست که بعضی از اعظم ما بیان می‌کنند: یادش رفته که دائم، دو سپاه، مقابل هم هستند؛ یکی سپاه الهی فرشتگان و دیگری لشکر نفس دون است.

یعنی؛ این دو قوه عقلیه و وهمیه که یکی جنودالله، عقل و یکی هم جنود شیطان، وهم است و اولین جایی که باید تصرف کنند، مرکز فرماندهی است، مرکز فرماندهی انسان، ذهن است، اگر توانستند ذهن را کنترل کنند، افعال و کردار انسان به دست آنها

است. نگارش اولیاء خدا، نسبت به دو انسان؛ انسانی که در خواطر ربّانی است و انسانی که در خواطر شیطانی است، این طور است، و افعال آن ها نیز، بر اساس تصرّف دو قوه عقلیه و وهمیه، شکل می گیرد و رقم می خورد. لذا اگر خطورات ذهنی آنها خطورات ملکی و ربّانی شد دیگر این افعال و کردار، افعال عقلای عالم، می شود «العقل» عینه "عُبدالله تبارک و تعالی وعرف الله تبارک و تعالی. آنکه عاقل است، عارف و عابد است.

نفس مطمئنه، حاصل تسلط جنود رحمانی بر نفس

پس وقتی این ذهن، در تصرف عقل و به تعبیر اولیاء خدا و متخلّقین به اخلاق الهی، در تصرف سپاه خدا، قرار گرفت، دیگر افعال او افعالی الهی می شود و دستش و چشم و گوش و تمام اعضاء و جوارح او خدایی می شود، یدالله می شود، عین الله می شود، اذن الله می شود، لذا مردان خدا همین اند، اینکه گاهی با یک نگاه نافذشان، بعضی را به سمت دین، برگرداندند، همین است، چهره آنها، چهره الهی می شود، به خاطر همین، می فرمایند: «التّظر الی وجه العالم عبادة» که عرض کردیم، آن عالمی که عاقل و عابد است، عالم بما هو عالم، نه آنکه فقط، یک درسی خوانده باشد، آن علمای ربّانی و صاحب نفس که نظر به وجه آنها، عبادت می شود.

لذا گاهی انسان، یک روایت را می شنود و گاهی می خواند، اما وقتی، آن صاحب نفس، این روایت را می گوید، در عمق جان انسان می رود! چرا؟ چون، ذهن آنها وقتی تحت سیطره ی خواطر ملکی و ربّانی قرار گرفت، افعال و کردار آنها هم ملکی و ربّانی می شود، یعنی؛ وجود آنها می شود خلیفه الله و حال آنها، الهی می شود.

لذا اولیاء خدا و متخلّقین به اخلاق الهی، بیان می کنند: اگر جنود خدا، به ذهن، تصرف پیدا کرد، صاحب نفس می شود و نفس، الهی و مطمئنه می شود «یا ایتّها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» یعنی؛ هم پروردگار عالم، از او راضی است و هم او، راضی است! این یک قاعده عجیب است! «فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» دیگر متعلّق به پروردگار عالم، می شود، نه به جنّات کار دارد، نه به رضوان، می شود متعلّق به خدا، خدا او را، برای خودش، انتخاب می کند.

اما اگر شیطان، مسلط شد، این تسلط شیطان، او را گرفتار و بیچاره می کند، طبعاً تمام افعال و کردارش، تحت سیطره ی حزب شیطان در می آید.

اصناف انسان ها

شبهه به چهارپایان!

وجود مقدس پیغمبر اکرم محمد مصطفی (ص) بیان فرمودند: «خلق الله الإنس ثلاثة أصناف» خدا انسان ها را سه صنف، خلق کرده است، این روایت، عجیب است، توضیحات عالی را عرفا، بیان کردند که به فضل الهی، می خواهم امشب، خدمتتان عرض کنم، نکات بکری دارد و تمثیل هایی که اولیاء خدا و عرفا زده اند، غوغا و محشر است.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: خدا، انسان را سه نوع خلق کرد، «صنف کالبهائم» یک عده از اینها، مثل چهارپا هستند که تعبیر قرآن کریم و مجید الهی است که بارها هم عرض کردیم، می فرماید: «کالأنعام بل هم اضل» خلقت اینها اینطور است، بهائم هستند، پروردگار عالم در مورد خلقت اینها که اینطور هستند، حالشان دگرگون می شود و از حال انسانی خارج می شوند، در سوره اعراف آیه ۱۷۵ می فرماید: «لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعیین لا یتصرون بها» صنف بهائم این حال را دارد که مثل چهارپا و بدتر هستند و قلوب اینها طوری است که دیگر هیچ چیزی را نمی فهمند هرچه بگوئی و استدلال کنی، درک نمی کنند، لا یفقهون یعنی این، چون فقه به معنی ادراک و فهم و شعور است دیگر با استدلال عقلی با برهان با او صحبت کنی، نمی فهمد، متوجه نیست آنکه حالش، حال بهائم، شد، البته، ای کاش بهائم بود در باب سقوطش دیگر انتها ندارد، «بل هم اضل» است.

رتبه اسفل، سقوط، در چاه بی انتهاست!

یک موقعی انسان، در مقام احسن است «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» یک موقعی هم، اسفل می شود «ثم رددناه اسفل سافلین» از سفلی به اسفل می رود یعنی؛ مدام پایین می رود تا جایی که می گوید: اضل «کالأنعام بل هم اضل» دیگر به تعبیر قرآن کریم و مجید الهی سقوط می کند و در آن چاه ویل می افتد، عرفای عظیم الشان، چاه ویل را، به چاه بی انتها، تعبیر می کنند، یعنی؛ اصلاً انتهای آن معلوم نیست.

لذا در مسئله جهنم، تعبیری هم در باب روایات داریم که واقعاً بعضی از این روایات، جدّاً شکننده است، به قول ملای نراقی

صاحب جامع السعادات، آن مرد الهی و عظیم الشان می‌فرماید: بعضی از این روایات، فقط خواندنشان، انسان را زودتر از موعد، پیر می‌کند، از بس شکننده است.

لذا اولیاء الهی، وضع را متوجه می‌شوند و می‌فهمند و حالشان، حال خوشی است، نسبت به عالم برزخ و آخری ادراکات دارند، فلذا وحشت دارند و تعبیر به این می‌کنند که انسان زودتر از موعد، پیر می‌شود، اولیاء خدا گاهی با همین چشم فیزیکی و نه چشم معنوی و یا به تعبیری، چشم باطن، بلکه با همین چشم فیزیکی، آن چه که به ظاهر، نادیدنی است را می‌بینند.

حال انسانی داریم یا جسم انسانی!

گرچه، نکته ای را بگویم، خیلی قشنگ است، نکته من النکات است، خدا رحمت کند آن مرد الهی و عظیم الشان، آقامعلم دامغانی‌آراف بالله و رفیق شفیق امام راحل‌مان را، ایشان می‌فرمود: این که در شعر می‌گویند: آنچه نادیدنی است آن بینی، این اشتباه است، اتفاقاً اگر انسان، بما هوانسان باشد، باید ببیند! از بس قاعده برعکس شده، می‌گوییم آن چه که نادیدنی است می‌بیند. نه، برعکس است.

حالا آن ها که اولیاء خدا بودند و می‌دیدند، تعبیر می‌فرمودند: ما نمی‌بینیم، ما از مقام انسانیت خودمان ساقط شدیم، حال انسانی نداریم فقط جسم انسانی داریم - حال انسانی با جسم انسانی دو چیز است- ما جسم انسانی داریم، لذا باور این مطلب، برای ما سخت است، بعد تازه دعوت می‌کنیم که آقا بیا و ببین که اگر مثلاً به این مراحل رسیدی، آن چه نادیدنی است می‌بینی!

اگر بناست خلیفه الله باشد، باید عمق زمین و هم آسمان‌ها را، ببیند، و این اعجاز بزرگ خداست که در این جرم صغیر که امیرالمؤمنین (صلوات الله و سلامه علیه) در نهج البلاغه می‌فرماید: «أتزعم أنك جرم صغیر» آیا تو فکر می‌کنی، همین جسم کوچکی؟ در حالی که در درون تو غوغاست، تو انسانی و باید بفهمی انسانی، فقط این گوشت و پوست و دو تا پا و دو تا دست و دو تا چشم و زبان و... نیستی، تو غوغایی، مطالبی درون تو نهفته است.

انسان فقط فیزیک نیست و این اعجاز بزرگ خداست، اگر به من و شما بگویند: اعجاز بزرگ پروردگار عالم چیست؟ باید بگوییم: این که در این جسم به ظاهر کوچک، غوغایی را بر پا کرده تا بتواند به عنوان خلیفه الله بر عالم هستی تسلط پیدا کند، این مطلب خیلی عجیب است.

لذا یک قسم می‌شوند مثل چهارپایان، وقتی مثل حیوان، انسانی که درک نکند، متوجه نشود، گرفتار می‌شود و دائماً غرق لذت‌های دنیوی و شادی‌های زودگذر و درعیش و عشرت و در دنیا طلبی سیر می‌کند، این‌ها کالبهائم هستند، هم و غمشان این است که کار کنند تا چیزی به دست بیاورند که دور هم باشند که بزنند و بکوبند و بخورند و ...

اما اولیاء خدا می‌گویند: حتی اگر کار می‌کنی به نیت «الکاسب حبیب الله» و این که پروردگار عالم فرموده: از تو حرکت، از من برکت و این که پروردگار عالم خوشش نمی‌آید، کسی روزش به بطالت بگذرد، پیامبر اکرم (ص) فرمود: «ابغض الناس عند الله بطل التهار و جیفه اللیل» مبعوض ترین انسان‌ها نزد پروردگار عالم آن کسی است که روزش به بطالت بگذرد و شب هم مثل مردار بخوابد و حتی دو روزش مثل هم باشد، که اگر این‌گونه شد، او مغبون و بیچاره است و به تعبیر عامیانه، گرفتار است، یعنی؛ دیروز شما باید خیلی بهتر از پریروزتان و امروزتان خیلی بهتر از دیروزتان و فردا خیلی بهتر از امروز باشد و... و... ، انسان باید این طور باشد و الا دیگر انسان نیست. حال سؤال این است که چرا در آن روایت شریف، اول می‌فرماید: «خلق الله»؟ یعنی؛ پروردگار عالم یک عده را این طور، خلق کرده و خودشان گناه ندارند؟ که توضیحاتش را خدمتتان عرض می‌کنم.

جسمشان مثل انسان‌هاست ولی روحشان مانند ارواح شیطانی است

گروه دوم را می‌فرماید: «و صنف اجسادهم اجساد بنی آدم و ارواحهم ارواح الشیاطین» خیلی درد است، گروه دوم، گروهی هستند که جسمشان مثل انسان‌هاست و زاد و ولد هم دارند و ازدواج هم می‌کنند، به صورت ظاهر، شاید، خیلی با احترام هم بر خورد می‌کنند، اما، بزرگان می‌گویند: تمثیل برتر برای ارواح شیطانی، چهره نفاق است، منافق، در حقیقت، همان کسی است که حالش حال شیطان است، روح او روح شیطانی است، چون صورت ظاهر در بین مردم خیلی هم شیک می‌گردد و شیک هم سلام می‌کند، خیلی هم عالی، رفتار و کردار، انجام می‌دهد اما الهی نیست، حالش حالی است که بتواند دعوت به بدی‌ها و پلشتی‌ها و زشتی‌ها و ... کند، این از خصوصیت منافقین است.

برترین مصداق روح شیطانی، منافق است

سلطان العارفین، محوم ملا فتحعلی سلطان آبادی آن آیت حق، تبیین می‌فرماید: اگر شعبه‌ای از نفاق در دل انسان به وجود بیاید، حال انسان را حالی می‌کند که روح او روح شیطانی می‌شود.

ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب تبیین می‌فرمودند: آن کسی که ریشه نفاق را از دل خود نکند، بیچاره است، چون انسان، خودش احساس می‌کند، و بزرگان فرمودند: هر کسی خودش متوجه می‌شود که در وجودش ریشه‌ی نفاق وجود دارد یا خیر و نشانه‌اش این است که آیا حال عبادت، در خلوت و جلوت، یکسان است یا خیر؟ اگر در خلوت، بیحالی و به شهادت قرآن «کسالی» و با کسالت هستی، و خیلی نسبت به نماز و روزه و صدقه و انفاق و... حال خوشی نداری و کسلی، ولی نعوذبالله وقتی در جمع قرار گرفتی، حال دیگری داری! وامصیبتا! این یعنی؛ ریشه نفاق، لذا باید حال او خلوت و جلوت یکسان باشد.

جوانان عزیز دقت کنند، اولیاء الهی و بزرگان، این مطلب را، بویژه، در جوانی می‌بینند که اگر این حال را در جوانی، در خودش تأمل کند و ریشه آن را از بین ببرد، آن وقت است که خواطر نفسانی او هم، براساس این مطلب بوجود می‌آید یا همان خواطر ملکی که عرض کردیم، اگر این خواطر در ذهن حکومت پیدا کند و خواطرش ربّانی و ملکی گردید و جنود الهی، فرماندهی یعنی؛ ذهن را تصرف کرد و صاحب نفس او گردید، حال همه‌ی اعضا و جوارح، حال الهی و ربّانی و خدایی می‌شود. وقتی می‌گوییم: یدالله یا اذن الله یا عین الله و ... نه اینکه خدا می‌شود؟ اشتباه نشود، یعنی؛ بنده‌ای می‌شود که خدا فرمود: «عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي»، تمام حالات و رفتار او الهی می‌شود.

لذا اینجا است که اولیای الهی می‌فرمایند: تسخیر آسمان‌ها از آن اوست و از اینجا بر همه‌ی عالم تسلط است و اینجا است که امیرالمؤمنین (صلوات الله و سلامه علیه) می‌فرماید: «أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جَرَمٌ صَغِيرٌ» تو فکر نکن جرم کوچکی، تو غوغا و محشری، تو بزرگترین اعجاز ذوالجلال والاکرام، در خلقتی و می‌توانی به همه عالم تسلط داشته باشی. برهفت آسمان و زمین و همه مطالب و طومار هستی به دست تومی‌افتد.

همان که بارها در مباحث مثال زدیم، آن کنز خفی، آیت الله مولوی قندهاری فرمودند: وقتی آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آن مرجع عظیم الشان، که توقیع، از جانب امام زمان (عج) دارد، فرمودند: آشیخ محمدحسن! می‌خواهی بدانی تسخیر عالم یعنی چه؟ عرض کردم: بله آقا. این پیرمرد، با سرعت عجیبی مانند جوان، دستشان را باز کردند و فرمودند: حالا نگاه کن. زیر بازوی آقا را یک لحظه نگاه کردم، مدهوش شدم که آب به صورتم زدند و فرمودند: آشیخ محمد حسن! نتوانستی ببینی. آیت الله مولوی فرمودند: والله در همان یک لحظه، دیدم تمام کهکشان‌ها و تمام عالم، زیر بازوی این سید است. «سخرلکم ما فی السماوات و الأرض» .

در حصن حصین الهی

سومین گروهی که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید این است: «وصنف فی ظلّ الله یوم لا ظلّ الا ظله» سومین گروه کسانی هستند که در سایه‌ی پروردگار عالم هستند، یعنی؛ آن‌ها هر چه انجام می‌دهند، در حصن حصین الهی هستند و همه‌ی افعال و کردارشان بر اساس خطورات ربّانی است که بر ذهنشان تسلط پیدا کرده است و حالشان ظلّ الله می‌شود. یعنی؛ در سایه‌ی خدا هستند و جز سایه‌ی خدا چیزی نمی‌بینند لذا همه‌ی مطالبشان، الهی، می‌شود.

خیلی عجیب است که این انسان، در مرحله‌ی نخست، فراموش کرد که باید وهم و خیال را کنترل کند، این مسئله‌ی شیطانی نفس را کنترل کند، وضعیتش را کنترل کند و بداند که این نفس گرفتارش می‌کند، اگر فعلی مسبوق به اعمال زشت بود، طبعاً بداند تمام این‌ها در مسئله‌ی شیطان است و شیطان است که او را گرفتار می‌کند.

بدترین صنف انسانی

نکته این است، آقایان بیان می‌کنند: بین این سه صنف انسان‌ها، آن که جسمش، جسم انسانی و ارواحشان، ارواح شیطانی است، یعنی دسته‌ی دوم بدتر از کالبهائم یعنی؛ دسته‌ی اول هستند. چون این‌ها در مسئله‌ی آرزوهایشان، آرزوهای شیطان است.

چرا شیطان را به خون در بدن انسان تشبیه کردند؟

پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ» [۲] شیطان، مانند خون، در بنی آدم جاری است. اولیای الهی فرمودند: یعنی؛ شیطان هر لحظه در کمینگاه است و هر لحظه نفس را گرفتار می‌کند. اوست که به بعد نفاق گرفتار

می شود و همان آیه شریفه را استفاده می کنند، که در سوره اعراف آیه ۱۶ و ۱۷ آمده که ابلیس ملعون، بیان کرد: «لَأَقْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَأَتِيَتَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»، من در کمین کسانی که می خواهند در صراط مستقیم باشند، می نشینم. این ها دارند در صراط مستقیم تو می آیند، من هم در آن صراط نشسته ام و بعد جلو می آیم، چگونه؟ از پیش روی آن ها، از پشت سرشان، از سمت راست، از سمت چپ، به آن ها می تازم و آن ها را رها نمی کنم.

لذا اولیاء خدا می گویند: منظور از «مَجْرَى الدَّمِ» که بیان فرمودند، همین است؛ یعنی شیطان، به هیچ عنوان انسان را رها نمی کند. لذا اگر در آرزوها مراقبه نکردی و ذهن را که تحت سیطره خواطر نفسانی و یا ربانی قرار بگیری، مواظبت نکردی؛ شیطان تسلط پیدا می کند و مثل خون که در تمام اعضاء و جوارح (از انگشت پا تا فرق سر) جاری است، در همه جا وجود دارد و این طور بر انسان مسلط شده و او را گرفتار و بیچاره کرده و زمین می زند.

یکی از دلایل زمین خوردن توسط شیطان

این زمین زدن های شیطان فقط از یک مطلب به وجود می آید و آن هم این است که آرزوها را برای انسان، بزرگ می کند. این آرزوها انسان را بیچاره می کند، طوری که آموزش به دست شیطان می افتد.

وجود مقدس مولی الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب بیان می فرمایند: «مَنْ جَرَى فِي عَنَانِ أَمَلِهِ جَرَى شَيْطَانٌ فِي كُلِّ عَمَلِهِ»، هر کسی که زمام آرزوهایش را رها کرد، این جاست که شیطان می آید و در هر عمل او جاری می شود. لذا اگر آرزویت را کنترل و مراقبه نکردی، شیطان می آید و همه مطالب را از انسان می گیرد و بر او مسلط می شود.

امیرالمؤمنین در روایت دیگری - که ملای نراقیذیل آن می فرمایند: من این را هر روز برای خودم تکرار می کنم؛ یعنی معلوم می شود خیلی مهم است - می فرمایند: «الْأَمَلُ سُلْطَانُ الشَّيَاطِينِ عَلَي قُلُوبِ الْغَافِلِينَ» [۳]، آرزوی دور و دراز، مایه چیرگی شیطان ها بر دل غافلان است. عنوان تسلط ابلیس ملعون هم نیست، بلکه به شیاطین اشاره می کنند؛ یعنی شیطان های انس و جن. اگر آرزوی مطالب دنیوی کردی، تسلط شیاطین جن و انس بر تو به وجود می آید.

نکته بسیار مهم سیر و سلوک الهی

این جا حضرت دارند یک هشدار هم می دهند، می فرمایند: نباید غفلت کنید، اگر غفلت کنید، تمام است. علت این که انسان به وهم و خطورات نفسانی و شیطانی دچار می شود، غفلت است که در آن صورت تسلط شیطان، حتمی است و تو را گرفتار و بیچاره می کند.

لذا این که بارها بیان کردم: اولیاء خدا مدام از مراقبه حرف می زنند، همین است. اصلاً این مطلب نکته بسیار مهم سیر و سلوک الهی است و آن این است: تنها مرحله ای که تمامی ندارد، مراقبه است. برخی چیزها مرتبه و مرحله ای دارد که با طی کردن آن به مرحله دیگر می رسید (همان مراتب سبعة انسانی که آیت الله العظمی شاه آبادی در شذرات هم آن ها را بیان فرمودند)، ولی تنها مسئله ای که هیچ موقع انتها ندارد، مراقبه است.

مراقبه، نهایت ندارد و این طور نیست که بگوییم: من مرحله مراقبه را طی کردم و دیگر تمام شد و به مرحله دیگری رسیدم. مراقبه، همیشگی و دائمی است، تا لحظه مرگ هم انسان باید مراقبه داشته باشد. ضمانتی برای اجابت دعای عاقبت به خیری

لذا این که اولیاء خدا می فرمایند: بالاترین دعا، دعای عاقبت به خیر شدن است، منشأ آن، همین مراقبه است. می گویند: اگر مراقبه نکنیم، معلوم نیست که عاقبت به خیر شویم.

اولیاء خدا کد بسیار مهمی در این زمینه می دهند و می گویند (مولانا العارف، علامه حسن زاده آملی) (ادام الله ظله الوارف) این مطلب را بیان فرمودند که معلوم شد از شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز ((عج) هست و اس و اساس را ایشان فرموده اند): اجابت دعا، ضمانت دعا نیاز دارد. ضمانت دعای عاقبت به خیر شدن، مراقبه است. مراقبه هم حد و نهایت ندارد.

اولیاء خدا وقتی به مراتب و مراحل رسیدند، مراقبه هایشان هم مراقبه های ویژه است. تصوّر می کنید مراقبه ای که آیت الله العظمی بهجت می کردند و یا مراقبه ای که اعظم و بزرگانی که الآن هستند، انجام می دهند؛ با مراقبه امثال بنده یکی است؟! اتفاقاً مراقبه آن ها، مراقبه ویژه است. چون آن کسی که طی مراحل کرد، بیشتر باید بترسد که نکند یک موقع سقوط کند و عاقبت به خیر نشود. این ها را باید جدی بگیریم و در آن ها تأمل کنیم.

لذا اگر به کوچکترین مطلب، غفلت ایجاد شود، دیگر تمام است، «الْأَمَلُ سُلْطَانُ الشَّيَاطِينِ عَلَي قُلُوبِ الْغَافِلِينَ». وقتی غافل می‌شوی، تازه آرزوها شروع می‌شود و معلوم می‌شود که شیاطین، تسلط پیدا کردن بر انسان را از آرزوها شروع می‌کنند. حضرت دارند کد می‌دهند و به من و شما نسخه می‌دهند که مراقب باشیم و دقت کنیم.

اگر غافل شدی، شیطان از آرزو شروع می‌کند و انسان را بیچاره می‌کند. این یک نکته بسیار مهم است. باید مواظبت کرد.

برای همین است که وجود مقدس امام صادق (صلوات الله و سلامه علیه) فرمودند: «إِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوًّا فَالْعَقْلُ لِمَا ذَا» [۴]. حضرت «إن» شرطیه را بر سر «کان» می‌آورند (نه «یکون»)، چون وقتی بر سر «کان» آمد؛ یعنی گذشته، حال و آینده. این بعد ادبی فرمایش حضرت است.

حضرت می‌فرمایند: اگر می‌دانید که از گذشته، شیطان، دشمن شما بوده و الآن و آینده هم هست؛ پس غفلت برای چیست!؟

در اینجا هم با «فاء» ادامه مطلب را بیان می‌کند. همان‌طور که بیان کردیم: گاهی یک کلمه واحد، معانی مختلفی دارد؛ حرف هم از کلمات است، حرف فاء، معانی مختلفی دارد، ابن‌فارس و سیبویه و ... گاهی تا هفت معنا برای آن تبیین کردند. یک معنای آن «پس» و یکی هم «تحقیقاً» است که باید از این دو معنا برای این‌جا استفاده کنیم.

پس معنی تحت‌اللفظی «فَالْعَقْلُ لِمَا ذَا» در روایت فوق می‌شود: پس به تحقیق غفلت چرا؟! یعنی مراقب باش، اگر غفلت کنی، تمام است. «لماذا» چرایی که در اینجا می‌آورند؛ یعنی مگر می‌شود؟! «لماذا» بعد از «کان» ضمن این که سؤالی است، اما معنی چرایی هم می‌گیرد. یعنی سؤالی که درون خودش، جواب هم هست.

چرا باید غفلت کنی؟! باید حتماً هوشیار باشی، باید مراقبه کنی. اگر مراقبه کنی، آن وقت پیروزی. چون شیطان، عداوت و دشمنی است و فریب می‌دهد.

نکات عجیبی در این زمینه هست از جمله تمثیل‌هایی که اولیاء خدا زدند و دو داستانی که بیان کردند که إن شاء الله در جلسه بعد بیان خواهم کرد. نسخه‌ای که اولیاء می‌دهند، بسیار مهم است. چون بارها بیان کردم، روش اخلاق باید علمی الهی باشد که بدانیم چگونه باید جلو برویم. به قول ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیبو یکی دیگر از اولیاء خدا، انسان باید دستش را در دست ولی خدا بگذارد و مانند بچه‌ای که تا تی، تا تی، راه می‌رود، آن‌گونه در مطالب اخلاق و سیر و سلوک الهی قدم نهد.

جالب این است: امام راحل عظیم‌الشأن در سال ۱۳۴۰ در درس اخلاقشان، به آقایان و روحانیون و طلبه‌ها می‌فرمودند: حتی شما نمی‌توانید به خودی خود جامع‌السعادات را بخوانید. اگر هم بخوانید، چیزی درک نمی‌کنید و متوجه نمی‌شوید. ادراکات، این است که انسان در محضر اولیاء خدا زانوی تلمذ بزند و بفهمد.

اگر انسان، گام به گام با بزرگان و اعظامی مانند ابوالعرفا، ملای نراقی، ملا محسن فیض کاشانی، آیت‌الله خوشوقت (آن عزیزالله و عزیز الحجه) و ... برود؛ این‌جاست که به اشتباه نمی‌افتد و زودگذر نیست و مراقبه‌اش هم مراقبه حقیقی خواهد بود.

تلاش همه بزرگان برای غلام شدن!

یکی از راه‌های دیگر که آن هم مثل مراقبه - که بیان کردیم: تا آخر عمر، هیچ موقع نباید فراموش شود و مرحله‌ای نیست که بگوییم: آن مرحله را طی کردیم و تمام شد - همیشگی است؛ توسل است. با توسل، انسان می‌تواند این مراحل را طی کند.

توسل به حضرات معصومین (ع)، کارگشاست، به خصوص توسل به وجود مقدس آقا جانمان، حضرت حجت (عج) و اتصال به آن حضرت، به واسطه والده مکرمه و معظمه‌شان، آن بانوی کریمه، آن تقیه، آن زکیه، حضرت نرجس خاتون (س). آن حضرات، حال و وضع انسان را می‌بینند و لطف و محبت و بزرگواری می‌کنند. این توسل فراموش نشود.

لذا بارها بیان کردم، نمی‌دانم یادتان هست یا خیر، هر ساعت باید شما دعای سلامتی آقا جان را بخوانید، «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحَجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ، فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا». عزیز دلم! هر ساعت، حداقل با خواندن یک دعای سلامتی به یاد آقا جان باشیم.

ما در همین دعا از خدا می‌خواهیم (اللهم یعنی یا الله) که در هر ساعتی، ولیّ و حافظ آقا جانمان باش؛ پس خودمان هم باید حداقل هر ساعت به یاد ایشان باشیم. این‌طور نیست که فقط وقتی مثلاً به جمکران رفتیم، یاد آقا باشیم.

آن ولیّ خدا فرمودند: آقا جان! امام زمان را می‌بینی، دائم با امام زمان هستی، امام زمان که تو را می‌بیند، تو چه؟! کاری می‌کنی که وقتی امام زمان دارد تو را می‌بیند، از تو خوشش بیاید؟! مورد پسند ایشان قرار گرفتی؟! تو را انتخاب کرده؟! تو را خواسته؟! - ما که این مطالب را نمی‌فهمیم و شاید برایمان سنگین باشد - تا به حال، تو را صدا زده؟! آقا خیلی خوب است، بیش از آن که من و تو تصوّر کنیم، آقا خیلی کریم است. کاری کردی که به اسم، تو را صدا بزنند؟

مگر می‌شود کسی هر ساعت به یاد آقا باشد و آقا به یاد او نباشد؟! بیان کردم که ساعتان را زنگ بگذارید، هر ساعت یادتان بیفتد. کسی که هر ساعت به یاد آقا جان است، در حصن حصین است؛ آن‌وقت آقا جان او را رها می‌کند؟! هیئات! هیئات!

فرمودند: من هیچ موقع شما را فراموش نمی‌کنم، «إنا غیر مهملین لمراعاتکم، و لا ناسین لذكرکم». من به یاد شما هستم.

همه چیز به دست اوست، «يُؤْتِيهِ رُزْقَ الْوَرَى وَ يُوْجِدُهُ ثَبَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ». چقدر یاد او هستیم؟! توسّل و تمسّک به آقا چقدر داریم؟! چقدر از روزمان برای آقا است؟! روزمان، شبمان، همه چیزمان باید برای آقا باشد. تا حالا غلام آقا شدیم یا همیشه خواستیم خودمان آقا باشیم؟!

همه کار و تلاش بزرگان این است: به جایی برسند که غلام آقا شوند و عبدالمهدی شوند. آقا آن‌ها را انتخاب کند، بخرد، اسمشان را بنویسد و بگوید: تو غلام من هستی.

یکی دیگر از مطالب، همان‌طور که بارها بیان کردم، صحبت آخر شب با آقا جان است. این را ترویج بدهید. شب‌ها موقع خواب، وقتی مسواکت را هم زدی و دیگر می‌خواهی بخوابی، دو، سه دقیقه با آقا حرف بزن، سلامی به آقا بده، «السلام عليك يا مولاي يا بقیّة الله، السلام عليك على أحسن السلام و أتمّ السلام و أكمل السلام» و بگو: مولای من! آقای من! ...

بلد باش که با آقا چگونه حرف بزنی که خود این بلد بودن هم یک هنر است، عنایت می‌کنند و به تو می‌دهند. تو این اتصال اولیّه را ایجاد کن، خودشان عنایت می‌کنند و می‌دهند.

«السلام عليك يا مولاي يا بقیّة الله» بگو، بعد با آقا حرف بزن، بگو: آقا جان! من چه کسی هستم؟! من را چگونه می‌بینی؟! آقا جان! چه زمانی بناست درست بشوم؟!

بنده بعضی از آقایان را دیده بودم که وقتی می‌گفتند: آقا جان! ...، جدیّ انسان با همه نفهمی‌اش (خودم را عرض می‌کنم) می‌فهمید که واقعاً آقا، جان آن‌هاست. البته آن‌ها هم جان آقا می‌شوند!

آقا جان! قربانت بروم! می‌شود من آدم شوم؟! می‌شود من درست شوم؟! می‌شود من غلام شما شوم؟! آقا جان! شما کریمی، فدایت بشوم! من گرفتارم، نفس از سر من دست برنمی‌دارد. آقا جان! شما که می‌دانید، شما که عین الله التّاطره هستید و اوضاع من بیچاره را می‌بینید، اما چون بناست که به شما عرضه شود، بیان می‌کنم، آقا جان! وضع خراب است، به دادم برس. آقا را قسم بده، بگو: آقا! به جان مادرت نرجس خاتون(س)، به دادم برس.

امام زمان(روحي له الفداء)، کدام کار را از جوانان خیلی می‌پسندند؟

این شب‌ها هم چون آقا مصیبت‌زده هستند، بعد از سلامت، یک چیزی هم بگو، بگو: آجرک الله بقیّة الله! آقا جان! فدایت بشوم، یک عنایتی کن.

عزیزان من! من سه تا اسم جلاله را می‌خواهم قسم بخورم که عظمت مطلب برای شما جا بیفتد، والله، بالله، تالله، وقتی با آقا حرف می‌زنید این‌قدر آقا دوست دارد، زن و مرد، پیر و جوان، به خصوص آقا فرموده: کاری کنید که جوانان با من حرف بزنند. جوان‌ها! آقا شما را خیلی دوست دارند. آقا، جوان‌پسند است. نمی‌خواهم کسانی را که هم سنّ و سال من هستند و یا سنّ بیشتری دارند، مأیوس کنم. اما آقا جوان‌پسند است، جوان‌های عزیز! با آقا حرف بزنید. همین که حرف می‌زنید، این‌قدر دوست دارد، من جرأت ندارم بگویم، اما چون اعظم فرمودند، بیان می‌کنم. فرمودند: گاهی که شما با آقا صحبت می‌کنید و سلام می‌دهید، آقا جواب سلامتتان را می‌دهند و تا می‌گویید: آقا جان! یک مواقعی آقا به مذنب، به خصوص اگر شابّ و جوان باشد، می‌گوید: جانم! ...

آقا یک جانی می‌گویند، کأنّ منتظر بودند که او بیابد. تو می‌گویی: آقا جان! امبا آقا هم می‌گویند: جانم! ...، این آقا این قدر مهربان است که غوغا و محشر است. غریب‌تر از امام زمان کسی نیست. همان‌طور که الآن نائیش، غریب و تنهاست، بدانید که غریب‌تر و تنها تر از نائیش، خود آقا است. چه کسی در عالم، آقا را صدا می‌زند؟ جز شما جوان‌های خوب، چه کسی صدا می‌زند؟! خدا گواه است نمی‌دانید آقا چقدر شما را دوست دارد. دهان من بسته است و نمی‌توانم چیزی بگویم، اما خدا گواه است، والله قسم، وقتی شما آقا را صدا می‌زنید، شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز می‌گوید: دورتان بگردم، شما با حرف‌زدنتان دل آقا را شاد کردید. من مفید فدای شما بشوم. معلوم می‌وشد آقا، خیلی غریب است که این قدر دوست دارد با او حرف بزنند.

عزیزان من! این حرف زدن با آقا را فراموش نکنید. لذا بیان کردم: اگر کسی هر شب، با آقا صحبت کند و این مثل حلقه‌های زنجیر قطع نشود، به یک سال نرسیده، مسائل و مطالبی را متوجّه می‌شود. همین قدر که تو را به همین مباحث اخلاق متصل کرده، یکی از همین موارد است. همین قدر که در بحث‌ها و جریانات و لقمه‌هایی که پیش می‌آید، یک موقع نعوذ بالله شیطان وسیله گناهی را فراهم می‌کند، همان‌طور که بیان کردم قسم خورده که من در صراط مستقیم می‌نشینم، لذا او نشسته تا یقه ما را بگیرد؛ اما امام زمان ما را کمک کرده است.

امام زمان، دست ما را گرفته و گفته: اجازه نمی‌دهم؛ چون این یک عمر گفته: یا بن‌الحسن! من اجازه نمی‌دهم، اصلاً مگر با وجود تشر امام زمان، شیطان می‌تواند نزدیک شود؟! تو در حصن حصین هستی. این که ما را به خانه امام زمان کشانده، همین حصن حصین امام زمان است. مگر خودمان آمدیم؟! به والله، نه، خودمان نیامدیم.

با آقا حرف بزن، بیان کردم که وقتی دیدید گره خیلی کور است، آقا را به مادرشان، حضرت زهرا((س)) و عمّه جانسان، زینب(س)، هم قسم بدهید. بگویید: آقا جان! شنیدم غیر از مادرتان، نرجس خاتون، دو بانوی دیگر را هم خیلی دوست دارید. یکی عمّه جانتان زینب است، امان از دل زینب ...، آقا جان! این شب‌ها عمّه جانت زینب، چه می‌کشد!؟.....

پانوشتها؛

[۱]. نور / ۳۹.

[۲]. مجموعة ورام، ج: ۱، ص: ۱۰۱.

[۳]. غرر الحکم : ۱۸۲۸.

[۴]. من لا يحضره الفقيه، ج: ۴، ص: ۳۹۳.